



دانشگاه پیام نور

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد

در رشته زبان و ادبیات فارسی

دانشکده علوم انسانی

عنوان

جستاری در زیر ساخت رابطه ی متقابل شعر و نقاشی

در آثار شاعر- نقاشان معاصر ایران

(باتأکید بر اشعاری از سهراب سپهری و فروغ فرخزاد)

استاد راهنما : دکتر علی محمد پشت دار

استاد مشاور: دکتر فاطمه کوپا

نگارش :

پروین حیدر پور

بهمن ۱۳۸۸



تقدیم به همسر م که همدل و همراهی کم توقع است

و

آذرخش و آنارام که روشنایی های زندگی ام هستند

تقدیر و تشکر

در تدوین و نگارش این پایان نامه، از مرحله پیشنهاد عنوان تا تهیه منابع و نگارش آن، این افتخار را داشته‌ام که همراهانی صمیمی و هم‌دل رادرکنار خود داشته باشم. در این مختصر تشکر و قدر دانی خود را از یکا یک آنها و به ویژه از استاد گرانقدر جناب آقای دکتر علی محمد پشت دار و سرکار خانم دکتر فاطمه کوپا ابراز می‌دارم. همچنین از زحمات هنر مندانی که در ترسیم بخشی از نقاشی‌های اختصاصی مرتبط با موضوع مرا یاری نمودند تشکر می‌نمایم.

چکیده

اهل نقد معتقدند که هنر های تجسمی با شعر و ادبیات روابط تنگاتنگ و گاه در هم آمیخته ای دارند. رابطه شعر تصویری با نقاشی امری است شاید فطری و طبیعی که ناخواسته از ذهن و زبان شاعر در قالب کلمات و گاه تصاویر ظهور می یابد. و در این رهگذر آثاری آفریده شده که مشترک است میان شعر و نقاشی.

در این پژوهش که مقصدش برجسته سازی این پل مشترک میان شعر و نقاشی است، دوتن از شاعران معاصر به عنوان جامعه آماری انتخاب شده اند :

سهراب سپهری که آثار زبانی در قالب شعر و نثر و تابلوهای زیبای نقاشی از او به یادگار مانده است. و فروغ فرخزاد که ضمن پرداختن به شعر باعالم نقاشی و تصویر گری تا سینما و مستند سازی نیز بیگانه نبوده است.

پس از بررسی، با ذکر مقدمه ای در پیشینه این روابط، آثار این دو شاعر به قصد استخراج شواهدی انتخاب شده که در متن پایان نامه همراه تصاویری از خود شاعر نقاشان و یانقاشان دیگر آورده شده است تا روابط بین آن ها (شعر و تصاویر) آشکار تر شود.

ورودی های کلیدی :

شعر، نقاشی، سهراب سپهری، فروغ فرخزاد

فهرست

صفحه	فصل اوّل
۱	۱-۱- تعریف هنر و رسالت آن
۶	۲-۱- پیشینه تاریخی تعاملات این دو هنر
۷	دوران کهن
۱۱	دوران میانه
۲۰	دوران جدید
۲۳	دوران معاصر
۲۳	نقاشی آکادمیک
۲۳	نگارگری جدید
۲۴	نقاشی قهوه خانه
۲۷	نقاشی نوگرا
۳۰	۳-۱- حدومرز این تعامل در گذشته
۴۱	۴-۱- نقاشی و تزئین کتب ادبی و علمی در عصر اسلامی

فصل دوم

۴۵	۱-۲- سالشمار سهراب سپهری
۴۶	۱-۱-۲- سهراب شاعر
۷۷	۲-۱-۲- سهراب نقّاش
۸۹	۳-۱-۲- سهراب شاعر- نقّاش
۱۰۰	۲-۲- فروغ فرخزاد
۱۱۰	آشنایی با درون مایه های آثار ادبی فروغ فرخزاد
۱۲۸	۳-۲- معرفی اجمالی شاعرانِ نقّاش معاصر
۱۲۸	۱-۳-۲- اسماعیل آشتیانی
۱۳۱	۲-۳-۲- شهلا آقاپور
۱۳۴	۳-۳-۲- هانیبال الخاص
۱۳۸	۴-۳-۲- بیژن الهی
۱۴۱	۵-۳-۲- اسد بهروزان
۱۴۳	۶-۳-۲- منوچهر شیبانی
۱۴۷	۷-۳-۲- منوچهر یکتایی
۱۵۱	سخن پایانی
۱۵۲	منابع

مقدمه

ادبیات بخش مهمی از فرهنگ و تمدن یک سرزمین را تشکیل می‌دهد. در ادبیات، دین، تاریخ، آداب و سنن و بسیاری دیگر نهفته است.

مردم ایران بیشترین علاقه را از بین هنرها به ادبیات نشان داده‌اند البته همیشه در کنار ادبیات هنر نقاشی نیز ابراز وجود می‌کرده است. در وابستگی این دو هنر به هم، کافی است بدانیم از قدیم کمتر کتاب یا دیوانی باقی مانده است که حداقل قسمتی از آن مصور نشده باشد. بررسی و شناسایی زمینه‌هایی مختلف که باعث پیوند این دو هنر شده است؛ مطلوب این تحقیق می‌باشد. اگرچه در دوره‌هایی که شعر راه کمال را می‌پیموده، نقاشی در ابتدای راه بوده است ولی همچنان به هم وابسته بوده‌اند تا اینکه ادبیات با سیر تحولی خود که بروز مکاتب ادبی را به دنبال داشت نقاشی را نیز به تحول و پیشرفت کشاند.

به مرور نقاشی به مرحله‌ای از اقتدار رسید که همچون شعرروایی و توصیفی گردید و شعر به واسطه‌ی تصاویر خیالی همچون نقاشی شد. می‌توان ادعا کرد که بین این دو یک تشابه ساختاری وجود دارد، زیرا در هر یک از آنها معادل‌هایی از دیگری دیده می‌شود و هر دو هنر از یک جوهره‌ی اصلی

یعنی «خیال» بهره‌مندند. «وجود عناصری همچون تصویر، سمبول، اسطوره و استعاره است که شعر را به نقاشی و موسیقی پیوند می‌دهد و از فلسفه و علم جدا می‌سازد.» (ولک رنه، ۱۳۸۲، صص ۲۰۸-۲۰۷) دی‌لویس می‌گوید: «ایماژ یا خیال، تصویری است که توسط کلمات ساخته می‌شود.» (شفیعی کدکنی، محمد رضا، ۱۳۵۰، ص ۱۴) ارزش تصویرسازی در شعر زمانی است که مزاحمی در راه تجلی و ظهورش وجود نداشته باشد، چنانکه تصویر بیشترین نمایش را در شعر دارا باشد هماهنگی خیال را بوجود آورده است.

«رنگ نیز به عنوان گسترده‌ترین حوزه‌ی محسوسات انسانی در تصویرهای شاعرانه سهم عمده‌ای دارد و این یکی دیگر از نقاط مشترک بین این دو هنر است برای هرچه مخیل کردن اثر. از قدیم نیز مجازها و استعاره‌های خاصی از طریق توسعه دادن رنگ در غیر موارد طبیعی خود در زبان وجود داشته است» (همان ص ۲۱۱)

بدان امید که ارواح دشمنت، در رزم شود چو گوهر تیغ، تو ارغوانی رنگ

(دیوان)

ارزاقی هروی) نیلوفر کبود نگه کن میان آب

چون تیغ آب داده و یاقوت

آبدار

(کسایی مروزی)

و البته گاهی هم به جای استفاده مستقیم از نام رنگ‌ها با جانشین‌های آن تصویرسازی می‌کنند:

روز آمد و علامت مصقول برکشید وز آسمان شمامه‌ی کافور

(کسایی)

بردمید

(مروزی)

«شمس لنگرودی در مجموعه‌ی اشعارش ازدو منظر به ایماژهای شاعرانه نگاه کرده است.

۱- تصویر نوآفرید ۲- تصویر باز آفرید

از نظر اوتصاویر نو آفرید، بدون پیشینه ی شاعر در حوزه ایماژ است در واقع به معنی ابداع جدیدی از خلاقیت واژه هاست : «ملاح خیابان ها» (همان دفتر) دریاچه ها ی نخین، امیدهای چرم شده و یادردفترپنجاه وسه، معشوق رابه چاقویی تشبیه می کند که روز او را به دو قسمت تقسیم می کند اما تصاویر باز آفرید، همان تصاویر دست ساز شاعران گذشته است که کمی، ساخته و پرداخته شده و تازگی یافته است ؛ و در شعر می نشیند تا آن رامخیل کند. البته ناگفته نماند که این بخش از ایماژ هم اگر به گونه ای موفقیت آمیز، شگفتی ساز شود، بسیار با ارزش خواهد بود (زمین زنده، بر صندلی چرخ دار، زمان را می پیماید)

این که به زمین جان بخشیده شده است تکراری است ولی این که این موجود زنده هم اکنون معلول است نگاهی تازه است ؛ و یا آنجا که می گوید: سکوت تو/ چاقویی زنگ خورده است/ که به ارّه کردن ریشه های کهنه ی من می گماری.

تداعی این که سکوت همچون چاقویی شاعر را خواهد کشت بسیار نرمال و عادی است اما، لنگرودی می گوید تو با چاقوی سکوت ریشه های کهنه ی مرا می بری و در واقع هویت و پیشینه مرا، این ایماژ از نوعی دیگر است. البته شاعر از تکنیک های مختلف برای ساختن این تصاویر بهره می جوید همچون: استعاره، انواع تشبیه، طنز و غیره که توضیح آن در حیطه این تحقیق نمی باشد».

(لنگرودی، شمس، ۱۳۸۸، صص ۳۵۹-۳۰۸)

استفاده از تصاویر در شعر نیز خود گونه هایی دارد. برای مثال گاهی شاعر تصاویری را برمی-گزیند و در لابه لای اجزای کلامش آن تصاویر را می نشاند و در نهایت زبانی آرایه مند و ادبی عرضه می کند. مانند:

گاه گاهی قفسی می سازم از رنگ، می فروشم به شما

تابه آواز شقایق که در آن زندانی است

دل تنهایی تان تازه شود

چه خیالی، چه خیالی... می دانم

پرده ام بی جان است

خوب می دانم، حوض نقاشی من بی ماهی است.

(هشت کتاب، ص ۲۷۳)

اما زمانی است که شاعر با تصویر می نویسد، یعنی جز ضمایر و حروف چیزی دیگری در کلام دیده نمی شود تنها، تصویر است و خیال:

چشم

هوش محزون نباتی را خواهد دید.

پیچکی دور تماشای خدا خواهد پیچید.

راز، سر خواهد رفت.

ریشه ی زهد زمان خواهد پوسید.

سر راه ظلمت

لبه ی صحبت آب

برق خواهد زد،

باطن آینه خواهد فهمید.

(همان ص ۴۵۶)

در این شعر، جایی فارغ از تصویر یا ایماژ نمی یابیم.

ادبیات ایران همواره منبعی غنی از تجسم و خیال بوده است و همیشه الهام بخش هنرمندان به ویژه نقاشان و تصویرگران.

تصویر گری معاصر ایران رشد قابل توجهی داشته و افراد بسیاری از گروه نقاشان، اساس کار های خود را بر اشعار شاعران نهاده اند. از جمله ی نقاشان معاصر، پری آزر م معتمدی است که نمایشگاه هایی با الهام از اشعار حافظ، مولانا و شفیعی کدکنی برپا کرده است و برای جذابیت کار هایش (و شاید به عنوان شاهد) چند بیت از اشعاری را که مصور کرده کنار تابلو بر دیوار قرار داده است.

«تصویر و استعاره و تخیل از اساسی ترین شگردها و لوازم ضروری سبک شعر هستند. ادیبان قدیم باهمه ی توجهی که به اهمیت صورخیال در شعر داشته اند ولی درباره ی سهم خیال در ساختمان شعر کمتر سخن گفته اند، که می توان این سکوت را در طرز تفکر آنها نسبت به شعر و مفهوم آن

جستجو کرد، زیرا به «ظاهر» و «شکل شعر» نظر داشته‌اند نه به جوهر شعری؛ اما آنانی که دیدی منطقی و فلسفی نسبت به مفاهیم داشته‌اند، عنصرخیال را جوهر اصلی شعر شمرده‌اند و بسیاری از گویندگان مکاتب جدید ادبی، از قبیل سورئالیست‌ها، هنر را نتیجه‌ی خیال و تخیل دانسته‌اند.

مثلاً تفاوت این ابیات در چیست؟

روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد

آن زمان وقت می صبح فروغ است که شب گرد خرگاه افق پرده‌ی شام اندازد

(حافظ)

روز در کسب هنر شو، زانکه می چون خوری در روز دل گیرد ظلام

آنزمان هنگام باده خوردن است که رود روز و رسد تاریک شام

«اگرچه دردویت اخیر هم نقش خیال دیده می‌شود (ظلام گرفتن دل) ولی مبتذل و عادی بیان شده، ولی همین مضمون تکراری را حافظ بسیار دلپذیر و شیوا با تصویری دل‌انگیز و جنبه‌ی تخیلی فراوان بیان کرده است.» (شفیعی کدکنی، محمد رضا، ۱۳۵۰، صص ۱۳-۱۲) پس می‌توان گفت که هر هنری که عنصر خیال در آن نقش داشته باشد می‌تواند با ادبیات نزدیکی داشته باشد، مثل نقاشی، موسیقی و ...

از میان این هنرهای ملموس با ادبیات، نقاشی برگزیده شده است تا به چگونگی تأثیر و تأثرات آن بر ادبیات و چگونگی تأثیر پذیرش از ادبیات پرداخته شود.

کلیات

۱- تعریف مسأله

رابطه ادبیات و هنرهای دیگر در فرهنگ ایران از دیرینگی بسیار برخوردار است، به خصوص رابطه‌ی ادبیات و نقاشی.

در دنیای معاصر، که حدّ و مرزی برای هنر وجود ندارد، این رابطه به صورت تازه‌تری خودنمایی می‌کند و عرصه‌ای جدید برای هنر نمایی ایجاد شده‌است. آنچه در وادی شعر و نقاشی اهمیت دارد، نه قالب شعر است، نه کالبد تجسمی، بلکه جوهره‌ی خیال پردازی یا همان قوه‌ی خلاقه هنرمند است. این جست و جو و تحقیق، احتمال وجود روابطی است در چگونگی مکانیزم‌های خیالی در هر دو عرصه‌ی زبانی و بصری و تأثیر و تأثرات آن‌ها بر هم.

۲- پرسش‌های تحقیق:

- ۱- شاعر-نقاش برای بیان مضامین هستی‌شناسانه‌اش زبان قلم را قوی‌تر می‌داند یا زبان قلم مو را؟
- ۲- آیا درک شاعران-نقاش از محیط اطرافشان در شعر و نقاشی آن‌ها یکسان جلوه کرده‌است؟
- ۳- آیا از نظر تاریخی تعامل بین نقاشی و ادبیات یکسان و بدون تغییر مانده‌است؟
- ۴- از میان شاعران معاصر سهراب سپهری و فروغ فرخزاد چگونه در زبان شعرا از نقاشی سود جستند؟

۳- روش انجام تحقیق:

در انجام این تحقیق از روش «تحلیل محتوا» استفاده شده است و با بررسی و مطالعه‌ی اشعار جامعه-ی آماری مطرح شده، (هشت کتاب سهراب سپهری و دیوان فروغ فرخزاد)، تلاش بر آن بوده تا در حد امکان به سئوالات تحقیق پاسخ صحیح داده شود.

۴- ابزار گردآوری:

برای جمع‌آوری اطلاعات در جهت علمی کردن تحقیق از شیوه‌ی «کتاب‌خانه‌ای» و «مصاحبه» استفاده شده است.

۵- اهداف تحقیق:

دستیابی به تأثیرات پنهان، خودآگاه و ناخودآگاهی که این دو هنر بر هم داشته‌اند، در بیان اندیشه‌هایشان و معرفی آثاری که از این دو هنر بهره برده‌اند و همچنین آشنایی با شاعرانی که نقاش هم بوده‌اند.

۶- پیشینه‌ی تحقیق:

قابل ذکر است که در رابطه با این موضوع خاص یعنی، جست و جو و بررسی تعامل بین نقاشی و ادبیات به عنوان دو هنر نزدیک به هم (و تا حدودی حتی وابسته به هم) پژوهشی صورت نگرفته است. اما موضوعاتی که تا حدودی به این تحقیق نزدیک می باشد به طور مختصر آورده شده است:

الف) کتب: کتاب مستقلی در این رابطه نوشته نشده است.

ب) مقالات: مقالات زیادی تحت عناوین فروغ فرخزاد، سهراب، سهراب نقاش و سهراب شاعر (جداگانه) و اندیشه‌های آن‌ها به چاپ رسیده است. که در پژوهش حاضر از بعضی از آن‌ها استفاده شده است.

ج) پایان نامه‌ها: فهرست عناوین نزدیک به این پژوهش نام برده می شود:

۱- سهیلا صادقی / کارشناسی ارشد/دانشگاه آزاد واحد همدان/تصویر گرایی در شعر معاصر با تکیه بر اشعار مهدی اخوان ثالث، نیما یوشیج و سهراب سپهری

۲- علی قاسم زاده / کارشناسی ارشد/دانشگاه تربیت مدرس/بررسی و تحلیل عنصر رنگ در شعر

معاصر با تأکید بر اشعار نیما، سپهری، شاملو، گرمارودی و صفارزاده/۱۳۸۱

۳- یوسف داربیدی / کارشناسی ارشد/دانشگاه بوعلی سینا/ بررسی و شرح سمبل های شعر سهراب

سپهری/۱۳۸۴

۴- رضا افصلی/کارشناسی ارشد/دانشگاه فردوسی مشهد/بررسی صور خیال در شعر معاصر/۱۳۷۱

انچه که وجه تمایز این پژوهش است، پرداختن هم زمان به دو هنر نقاشی و شعر در اشعار سهراب سپهری و فروغ فرخزاد است و پیوند این دو هنر در عرصه ای نزدیک به سیزده قرن .

۷-مرور مطالعاتی

پایان نامه‌ی حاضر که به بررسی تأثیر و تأثرات دو هنر نقاشی و ادبیات برهم می‌پردازد، در سه

فصل مجزا تنظیم شده است.

فصل اول دارای چهار بخش می باشد که بخش اول ، به تعریف هنر و رسالت آن می پردازد.

بخش دوم تعامل این دو هنر را در گذشته بررسی می کند. بخش سوم حدّ و مرز و تغییر و تحولات مسیر

این تعامل را جست و جو می کند. و بخش آخر معرفی آثار مصوّر شده را(در حدّ امکان) به عهده دارد.

فصل دوم شامل سه بخش است، بخش اول تحت عنوان سهراب سپهری است که خود دارای سه زیر

بخش می باشد، زیر بخش اول، سهراب را به عنوان یک شاعر مطرح می کند. زیر بخش دوم سهراب را

به عنوان یک نقّاش معرفی می کند و در زیر بخش سوم به سهراب به عنوان یک شاعر- نقّاش می پردازد

بخش دوم همین فصل اشعار فروغ فرخزاد را بررسی می کنیم و بخش آخر این فصل به معرفی اجمالی

برخی شاعر- نقّاشان معاصر می پردازد

و در انتها سخن پایانی و نتیجه می آید.

فصل اوّل

پیشینه و تعاریف

۱-۱ تعریف هنر و رسالت آن

«هنر، آفرینش انسان است و به توان اثر و کاری که از تصور و آفرینش انسان شکل یافته است هنرمی گویند. امر هنری الزاماً بازیبایی همراه نیست، یا زیباشناسی یکتایی ندارد ولی همواره با خلاقیت انسان همراه است.

واژه هنر در زبان سانسکریت، ترکیبی از دو کلمه «سو» به معنی نیک و «نر» یا «نره» به معنی زن و مرد است. در زبان اوستایی «سین» به «ها» تبدیل شده است و واژه ی «هونر» ایجاد گشته که در زبان پهلوی یا فارسی میانه به شکل امروزی «هنر» در آمده است و به معنای انسان کامل و فرزانه است. در ادبیات ایران در دوره اسلامی این معنا دوباره دگرگون شد و هنر به معنی کمال، فضیلت، هوشیاری، فضل، تقوا، دانش و کیاست و..... به کار رفت که دارای معانی عام بود» (سایت ویکی پدیا، دانش نامه ی آزاد)

به دشمن نمایم هنر هر چه هست

زمردی و پیروزی و زور دست

(فردوسی)

چون غرض آمد هنر پوشیده شد

صد حجاب از دل به سوی دیده شد

(مولانا)

تولستوی می گوید: «هنر یک فعالیت انسانی است و مقصدش انتقال عالی ترین و بهترین احساساتی است که انسان ها بدان ها دست یافته اند.» (سایت رشد، دیباچه ی تری ایگنتون)

در پاسخ سؤال هنر چیست؟ گفته شده است هنر انتقال عواطف و احساسات هنرمند است به انسان، «هنرمندان چیره دست قادرند در آثارشان، عواطف، تجربیات خود را به صورتی آشکار کنند که باعث برانگیخته شدن احساسات مخاطب شود، و با ایجاد عواطف مشترک با مخاطبان، ارتباط و پیوند معنوی برقرار

کنند. هنرمندان با خلق آثار بدیع، آنچه را که مردم عادی از درک آن عاجز بوده اند برای همگان، قابل فهم کرده. عکاسی، نقاشی، موسیقی، طراحی و... امروزه بخش های ثابت و جذّاب زندگی جوامع انسانی شمرده می شوند.

در باره رسالت هنر این چنین آمده است که «بحث در باره این که آیا زیبایی جزئی از ذات هنر است یا خیر؟ بسیار مطرح است و این که اساساً هنر، تجربه زیباشناختی بشر از جهان است و یا هنر، تجربه ای از زیبایی ها و زشتی های جهان است، باید دانست اگر هنر تنها وسیله ای برای کسب لذت و نشان دادن زیبایی ها باشد، بسیاری از آثار هنری ارزشمند - که به عنوان نمونه فقر و تبعیض یا جنگ و مرگ و آوارگی را به تصویر می کشند - از دایره ی هنر خارج خواهند شد.» (همان)

هنر وسیله ای است برای ارتقای کمالات بشر و کسب فضیلت و معنویت انسانی.

«هنر شکل معینی از آگاهی اجتماعی است و هدفش انعکاس درست و دقیق واقعیت و کارکردش، بهره گیری از ثمر شناخت در عمل است» (زی من کو ولادیسلاو، ۱۳۵۷، ص ۷)

«هنر در واقع بر خلاف تصوّر چندان آسان هم به چنگ نمی آید. کسی را کام می بخشد که تمنا کند و بتواند زیاد بستاند. گر چه انسان را آموزش می دهد و به عرش می برد، تعالی می بخشد و امکان پرواز به او می دهد، ولی پیدا است که خود به این کار تن نمی دهد، بلکه می خواهد انسان خود کوشی به خرج دهد.» (همان صص ۱۹-۱۸)

تعاریفی دیگر از هنر و رسالت و کارکرد آن:

« هنر اندیشه ای مبتنی بر تصاویر است. از آنجا که شعر، اندیشه ای مبتنی بر تصاویر است، نوعی هنر است، شیوه ی خاصی از اندیشیدن است و این شیوه، نوعی اقتصاد قوای ذهنی را به همراه دارد؛ «حسن سبک باری نسبی» و «حسن زیبایی شناختی» چیزی جز انعکاس این اقتصاد نیست.» (تودوروف تزوتان، ۱۳۸۵، ص ۸۱)

هنر قبل از هر چیزی آفریننده ی نماد هاست. البته نباید تصوّر شود که تاریخ هنر مبتنی بر تصاویر است، زیرا اگر چنین بیندیشیم، آنگاه باید بپذیریم که تاریخ هنر، تفسیر تصاویر است، حال آن که بسیاری از تصاویر از قرن دیگر و از هنرمندی به هنرمند دیگر ارث رسیده است بدون هیچ گونه تغییری.

در حال آن پیوندی که تمام شاخه های هنریا حتی شاخه های هنر ادبی را وحدت می بخشد اندیشه ی مبتنی بر تصاویر نیست .

«ما برای بازگرداندن حس زندگی به هنر نیاز داریم و این هنر است که به ما کمک می کند درک کنیم که جنس یک سنگ از سنگ است و در واقع هدف هنر، ایجاد حسی از «ابژه» است.

«هنر امکانی است برای درک دگرگونی ابژه، آن چه ابژه تاکنون به آن تبدیل شده برای هنر اهمیتی ندارد. گاهی این ابژه ها آن قدر تکرار و درک می شوند که دیگر دیده نمی شوند و هنر در اینجا سعی می کند خود را از این ابژه های خود کار رها سازد. بعد از این رهایی، به جایی می رسد که تصاویر برای درک ویژه ای از ابژه قرار می گیرد. ایجاد بینشی از ابژه 1 و نه باز شناختن آن.» (همان صص ۸۹-۸۸)

بعضی از وجوه مشترک هنرها:

الف- عنصر اساسی در شاهکارهای هنری «تخیل» است و سایل و ابزار خیال آفرینی در هنرهای متفاوت، مختلف است، اما برخی از هنرها ابزار متنوع تری در دست دارند، مثل ابزار تخیل در ادبیات، جایی که بیان مفاهیم و عواطف و احساسات با هیچ وسیله ای امکان پذیر نباشد، ادبیات آن چنان به تصویر سازی می پردازد که نیت همه هنرمندان در راه مانده را بیان می کند.

ب- «سرچشمه ی همه ی هنرها از عواطف و حالات انسانی است نه از تفکر و منطق عقلانی ، تولستوی در تعریف هنر می گوید: «هنر سرایت دادن و اشاعه ی احساس است. هنر مند راستین هم عاطفه را فرامی نماید وهم آن را بر می انگیزد. هنر مند از طریق خود، مخاطبش را به احساس هایی مبتلا می کند که خود تجربه کرده است.» (غلام محمد، ۱۳۷۸، ص ۷)

۱- ابژه (در لاتین: objceve به معنی خود را در برابر چیزی گذاشتن)، چیز، موضوع

ابژه، در برابر سوژه یا ذهن، آن است که درباره اش گفته می شود، برخلاف سوژه یا ذهن که خود گوینده است (دهخدا، ذیل ابژه)

ج- «چند معنایی بودن وجه اشتراک سوم آثار هنری است. این جنبه در واقع از دو ویژگی قبل نتیجه می شود، بدین معنا که اگر اثری از تخیل و عاطفه سرچشمه گرفته باشد حتماً معانی متعددی را القا خواهد کرد، و نه معانی تک بعدی و منجمد؛ و بر همین اساس گفته می شود، تمام آثار هنری تأویل پذیرند-البته به درجات متفاوت-» (همان صص ۹-۸)

«هنر مند کسی است که مخیل و تصویری و عاطفی می اندیشد و می بیند و بیان می کند. بحث از همین تصاویر شاعرانه موضوع علم بیان است». (شمیسا سیروس، ۱۳۸۵، ص ۲۵)

در پایان می توان گفت که هنر به معنای عام و در معنای خاص آن نقاشی و ادبیات، در تمامی اهداف و رسالت ها، دارای وجوه اشتراک فراوانی هستند. ممکن است در بعضی زمان ها و به دلایلی پیوند این دو هنر سست شده باشد؛ اما هرگز قطع نگشته است و دوباره در قالبی جدید در هم آمیخته شده اند (در بخش های بعدی اشاره ای به این قوالب جدید خواهیم کرد).